

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين المعصومين، لاسيما بقية الله في الأرضين اروحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف

بحث در مقام ثانی بود که راجع به سیره‌هایی است که ارتباط به موضوع حکم شرعی پیدا می‌کنند در قبال قسم اول که سیره‌هایی بودند که در راه استنباط حکم شرعی از آنها استفاده می‌شود. اینجا این سیره‌ها در راه استنباط استفاده نمی‌شود بلکه ارتباط به موضوع حکم شرعی پیدا می‌کنند. حال این سیره‌هایی که به موضوع حکم شرعی ارتباط پیدا می‌کنند دارای سه قسم هستند؛

قسم اول که بحث شد این است که خود سیره اصلاً موضوع حکم شرع است. مثل اینکه شارع می‌فرماید که فلان سیره‌ای که مردم دارند برانداز، یک سیره‌ای در بین مردم وجود دارد و شارع امر می‌کند که این سیره را برانداز. یا می‌گوید فلان سیره‌ای که وجود دارد آن را نگاه دار، در اینجا پس خود سیره موضوع حکم واقع شده است.

گاهی است که ما له دخلٌ فی تنقیح الموضوع و تحقیقه ثبوتاً، سیره دخالت دارد در اینکه موضوع منقح بشود و خود سیره موضوع حکم شرع نیست بلکه سیره دخالت دارد تا موضوع حکم شرع درست بشود. مثل اینکه گفتیم ظهور موضوع حکم شرع است به حجیت، سیره گاهی موجب می‌شود که یک کلامی ظهور پیدا کند. پس بنابراین این سیره دخالت در موضوع حکم شرعی دارد به این نحو که خودش موضوع حکم شرع نیست بلکه این سیره مردم باعث می‌شود که کلام شارع با توجه به مقرونیتش به این سیره یک ظهور ویژه و خاصی پیدا کند و آن ظهور موضوع حکم شرع است. این هم قسم دوم است.

حال اینکه دخالت در ایجاد موضوع و تحقق موضوع می‌کند خودش دو قسم است:

گاهی دخالت دارد در اینکه تمام الموضوع درست بشود - که این را خواندیم -

آن که امروز است دخالت دارد در اینکه جزء موضوع محقق شود «ماله دخلٌ فی تنقیح جزء الموضوع» از باب مثال می‌بینید که در قرآن شریف به ازواج و شوهران بانوان امر شده است و فرموده است «عاشروهنّ بالمعروف» و یا «امسکوهنّ بالمعروف» موضوع عبارت است از امساک به معروف، یعنی آنها را نگاه دارید و با آنها زندگی کنید بالمعروف، یا معاشرت کنید بالمعروف، این موضوع دو جزء دارد؛ یک جزء آن معاشرت و امساک است و جزء دیگر آن این است که این امساک و معاشرت باید متّصف به وصف معروفیت باشد. حال سیره عقلا و سیره ناس گاهی این جزء دوم را درست می‌کند که به حسب زمان‌های مختلف امساک

به معروف مختلف می‌شود مثلاً فی زماننا هذا امساک به معروف ممکن است به اینکه وسایل ارتباطی متعارف را زوج در اختیار زوجه قرار دهد از مصادیق این امساک به معروف است، یعنی مثلاً بر فرض تلفن ثابت در این حد الان شاید جزء امساک به معروف باشد، بسیاری از کارهایی که الان انسان‌ها می‌خواهند انجام بدهند احتیاج دارد به اینکه با تلفن انجام شود و الا الان راه‌ها زیاد است و فرصت‌ها تنگ است و تراحمات فراوان است و ترافیک و .... و هر کسی نمی‌تواند به دنبال کارها باشد و برود و بیاید و ناچاراً باید با تلفن انجام دهد حتی با اقوام و حوائج و اینها نیز نیاز به تلفن دارد، در اینجا اگر زوجی به زوجه خود بگوید تو تلفن نباید داشته باشی مثلاً این امساک به معروف نیست. و یا اینکه یک زمانی بود که اگر زوج زوجه خود را در خانه و اتاق کاهگلی قرار می‌داد این امساک به معروف بود در مقابل آن کسانی که حتی کاهگل هم ندارد و ... اما امروز این امساک به معروف نیست و لاقلاً باید گچکاری و سفید کرده باشد حتی اگر تزیینات نداشته باشد اما باید جایی باشد که ... یا فرشی که می‌خواهد زیر پای او بیاندازد اینکه بخواهد یک پلاسی بیاندازد و بگوید تو باید روی این زندگی کنی ... این امساک به معروف نیست، و اینها معاشرت به معروف حساب نمی‌شود. پس بنابراین قرآن که می‌فرماید «امسکوهن بمعروف» یا «عاشروهن بمعروف» این سیره عقلایی و روش و دأب عقلایی در هر زمان می‌تواند آن قید معروف را که جزء موضوع است را محقق بسازد.

پس گاهی سیره باعث می‌شود کلّ موضوع محقق شود مثل ظهور، گاهی سیره باعث می‌شود که جزء موضوع محقق شود مثل این مثال.

س: این معروف در اینجا کلّ موضوع نیست؟

ج: خیر، عاشروهن بمعروف، معاشرت به معروف امر دارد نه خود معروف تنها، معاشرت به معروف فلذا گفتند جزء موضوع.

س: ...

ج: اثبات شیء که ... اینکه منافاتی با این مثال ندارد، شما می‌گویید یک سیره‌هایی معاشرتش را درست می‌کند و یک سیره‌هایی معروفش را درست می‌کند پس هم مثال است برای اینکه بالاخره دخالت در جزء موضوع دارد، آن سیره آن جزء را درست می‌کند و این سیره این جزء را درست می‌کند.

س: ...

ج: نه، قبلی تمام الموضوع است.

س: ...

ج: نه نه، معاشرت که معنایش روشن است، امساک که معنایش روشن است اما قیدش را روشن می‌کند که آن معروف، مصداق معروف را روشن می‌کند که مقصود از این معروف چیست.

س: معروف هم معنایش مشخص است، ولی معاشر معنایش مشخص نیست که سیره می‌آید تمام این را مشخص می‌کند.

ج: یعنی موضوع به حمل شایع را درست می‌کند که الان این معروف در خارج به چه چیزی صدق می‌کند؟ معروف به حمل شایع است.

س: تمام موضوع ...

ج: نه، جزء موضوع چون معروف خودش جزء معاشرت است، یعنی شارع یک مرکب را از ما خواسته است که معاشرت به معروف است، امر روی معاشرت به معروف رفته است پس مأمور به دو قید دارد، معاشرت، که این معاشرت به معروف باشد و این سیره معروف را مشخص می‌کند که چیست.

الان هم اجازه بدهید که عبارت را بخوانیم شاید در عبارت جواب ....

س: ... موضوع باید یک چیز باشد ...

ج: چرا؟ مگر اشکال دارد مرکب باشد؟ «أعتق رقبة مؤمنة»

س: همان رقبه مؤمنه ... اضافه عشرت معروف اضافه بیانیه است مثل خاتم فضة است که در اینجا فضة چیزی غیر از خاتم نیست، بیان نوع خاتم است. در اینجا هم عشرت معروف موضوع می‌شود و خود سیره وقتی معروف را بیان می‌کند اضافه بیانیه است و اضافه بیانیه دو چیز نیست مثل «عبای من» نیست اضافه اینجا بلکه اضافه بیانیه است...

ج: عالم عادل دو چیز است یا نه؟ اگر موضوع شد «أكرم العالم العادل» موضوع مرکب است یا خیر؟

س: از جهت وصفی بله..

ج: خب، اینجا هم همینطور است، معاشرتی که اینچنین صفت را دارد و ملصق به معروف است و همراه با معروف است، این را می‌گوید دیگر پس بنابراین می‌شود مثل أكرم العالم العادل.

س: تحقق ثبوتی آن یکی شد مثل خاتم فضة

ج: عیبی ندارد، باشد اشکالی ندارد اما بالاخره دو جزء است دیگر.

«التحو الثانی: ماله دخل فی تنقیح جزء الموضوع، كما إذا لاحظنا دلیل وجوب إمساک الزوجة بمعروف (که

در آیه شریفه است) أو تسريحها بإحسان،» رها کردن او را همراه با احسان، اگر می‌خواهی او را طلاق بدهی و از او جدا بشوی باز تسريح به احسان کن «الذی دلّ علی وجوب النفقة تحت عنوان الإمساک بمعروف» آن

دلیلی که دلالت می‌کند بر وجوب نفقه بر زوجه تحت عنوان امساک به معروف «و بما أنّ المعروف من العرف و هو الشائع و المتساع» و بما اینکه واژه معروف از عرف گرفته شده است و مشتق از عرف است و عرف هم به معنای چیزی است که بین ناس است و مستساع است یعنی تجویز شده است و مرخص دانسته شده است بین مردم. «فإذا اقتضت السيرة و العرف علی أن تكون نفقة الزوجه فی زماننا هذا مثلاً بنحو أتمّ و أكمل ممّا کامن معروفاً بالنسبة لها (یعنی فی الزوجه) فی غابر السنین (یعنی در گذشته سال ها) بحيث خرج ذلك الحدّ عن كونه معروفاً و مستساعاً نتيجةً لاختبال الظروف الاقتصادية أو الاجتماعية أو الثقافية (فرهنگی)» چون اینها عوض شده است چیزی که سابقاً معروف و مستساع بوده است و الان ضدّ آن است مثل همان اتاق کاهگلی که بگوید برود در آنجا زندگی کند، در آن زمان ممکن است خیلی عالی بوده است اما الان اینچنین نیست.

س: شما عرف و سیره عقلا را یکی حساب می‌کنید یا خیر؟ آنچه اولین بار فرمودید سیره عقلا بود و سیره متشرّعه و عرف و اینها دسته بندی جدا شد اما اینجا ...

ج: اینجا همان سیره است، یعنی رفتار خارجی مردم با همسرانشان، مردمی که به دین هم کار ندارند، این سیره خارجی و رفتار خارجی و دیدن خارجی ایشان نسبت به همسرانشان که چه مقدار امکانات در اختیار آنها قرار می‌دهند تا اینکه همه بگویند این خوش رفتار است، این سیره است. الان شارع هم می‌گوید شما هم وقتی می‌خواهید همینطور عمل کنید مگر در جاهایی که نهی کرده است، برخی موارد را نهی کرده است و ممکن است مردم انجام بدهند اما شارع می‌گوید این را من قبول ندارم، اما اینجا می‌گوید معروف و معروف یعنی آنچه که مستساع نزد عرف است چون از معروف از واژه عرف است و به این معنا است که آنچه که نزد عرف، نزد مردم و نزد ناس دیدن و دأب است و آنها با همسرانشان اینچنین رفتار می‌کنند.

«فسوف يتوسّع صدق عنوان النفقة بمعروف عمّا كان عليه سابقاً» توسّع پیدا می‌کند صدق عنوان نفقه به معروف (با قید به معروفش) از آن چیزی که «كان عليه سابقاً» یعنی گسترش بیشتری پیدا می‌کند. اینکه فرموده است «يتوسّع» به لحاظ بعض مصادیق است یعنی دامنه آن یک مقدار گسترده تر می‌شود اما «يتضيق» هم در آن هست و حتماً اینطور نیست که يتوسّع باشد بلکه يتوسّع من ناحية و يتضيق من ناحية أخرى.

«فتجب هذه المرتبة منها (من النفقة)» پس واجب می‌شود این مرتبه از نفقه به معروف. «ولا تكفي المراتب التي كانت كافية فيما سبق» و کفایت نمی‌کند آن مراتبی که کافی می‌بوده است در گذشته. «و هذا من موارد تدخل السيرة و العرف فی تكوين موضوع الحكم الشرعي ثبوتاً توسعاً أو تضيقاً» این از موارد دخالت نمودن سیره و عرف است در بوجود آمدن موضوع حکم شرعی از حیث ثبوت یعنی اینکه وجود پیدا کردن، ثبوت در مقابل اثبات نیست بلکه یعنی وجود پیدا کردن، حال یا از حیث توسعه و یا از حیث تضیق همانطور که گفتیم.

مثلاً سابقاً وسائل ارتباط جمعی را لازم نبود در اختیار زوجه قرار بدهی برای اینکه بگویند خوش رفتار است اما امروز یک بخشی از آن وسایل را باید در اختیار زوجه قرار داد تا بگویند خوش رفتار است پس توسعه پیدا کرده است. همچنین ممکن است از جهاتی هم تضییق پیدا کرده باشد که آن زمان اگر بعضی از کارها را زوج از زوجه می‌خواست ممکن بود بگویند اشکال ندارد و درست است اما الان کار دارد به جایی می‌رسد که کم کم اگر به او بگوید ناهار درست کن می‌گوید این خارج از سیره عقلاییه است، پس یک تضییقاتی هم ممکن است در این نواحی پیدا شده باشد، یعنی یک کارهایی در آن زمان وجود داشته است مثل اینکه نان بیزد و ... اما الان مثلاً بگوید جارو بکن می‌گوید اگر می‌خواهی جارو کنم باید برایم جاروبرقی بخری و من اینطور نمی‌توانم، یا اینکه بخواهی لباس را با دست بشویم نه، اینها تضییقاتی است که اگر بخواهد خوش رفتار باشد نمی‌شود بگوید با دست بشوی، حتی لباس خودت را هم با دست بشوی.

س: پس تضییق بر عیال نیست بلکه توسعه بر او است.

ج: خیر، برای معروف، معاشرت به معروف دایره اش ضیق شد، پس الان اگر اینطور بخواهد معاشرت کند به این معاشرت معروف صدق نمی‌کند و اینها با فرهنگ‌های مختلف جا به جا با هم متفاوت است.

س: شما می‌توانید مثال شب کاری را بزنید، قدیم در عرف شب‌ها کار نمی‌کردند اما الان شب هم کار می‌کنند و اگر نباید خانه نمی‌گویند معروف نیست.

ج: آن وقت‌ها هم شب کاری بوده اند، نمی‌دانم شما یادتان است یا خیر اما ما که بچه بودیم شب کار هم بودند، میراب‌ها شب کار بودند و یا اینهایی که باغدار و کشاورز بودند باید بروند پای کشاورزی یا باغشان بخوابند تا دزد نیاید و ... پدر ما خدا رحمتشان کند، ما با عمویمان در یک خانه می‌نشستیم و نصف از شب را پدر ما کشیک می‌داد و بعد می‌خوابید و نصف دیگر را عمویمان کشیک می‌داد برای اینکه امنیت آنچنانی نبود و باید حتماً یک کسی شب بیدار باشد و می‌فرمودند پشت در هم یک سطل حلبی می‌گذاشتند که در آن ریگ و سنگ می‌ریختند که اگر دزد آمد و در را باز کرد صدا بدهد و اینها بیدار بشوند. این ابزار و آلاتی که امروز پیدا شده است آن زمان وجود نداشت.

بالاخره آن موقع هم افراد برای تحفظ از شهر و ... کارهای شب بوده است اما حالا گسترش پیدا کرده است

اینها

س: ... به نظر می‌آید رابطه مصداق و مفهوم در اینجا کمی خلط شده باشد، چون مصادیق آنها عوض شده

است مگر اینکه بگوییم مصداق عین مفهوم است و الا حکم که ...

ج: عرض کردم موضوع به حمل شایع را می‌گوییم یعنی مصادیق، یعنی دخالت دارد که بخواهیم بگوییم این واجب است، الان این مصداق این باعث می‌شود که ...

س: ربطی به حکم شرعی ندارد

ج: گفتیم ربطی به حکم شرعی ندارد، موضوع حکم شرعی. بله حکم شرعی رفته است روی نفقه به معروف و این نفقه به معروف بخواهد در خارج محقق بشود و مصداق او بشود، شما امتثال کرده باشید این سیره در این تأثیر می‌کند. سیره تأثیر دارد در مصداق آنچه که شارع حکم را روی آن برده است و در حقیقت به خصوص اگر ما بگوییم موضوع احکام شرعی خارج است و این عناوین طریق و معرف است به آن خارج، دیگر روشن تر می‌شود.

س: استاد، اگر یک وقت دنیای کفر با آن سیطره‌ای که دارد یک معروف‌هایی را درست کرد ...

ج: همین تلفن و اینها را آنها درست کردند.

س: حال از کجا تشخیص بدهیم که این معروف ...

ج: نه دیگر، معروف می‌شود دیگر، منتهی فرض کنید موسیقی را شایع کردند، این را شارع نهی کرده است و این دیگر معروف نیست چون نهی شده است از آن، اما آنهایی که نهی نشده است حال از جایی به جایی رسید، مثلاً یک زمانی را فرض کنید که به جایی رسید که باید خانم خودش یک ماشین جدای از شوهرش داشته باشد، البته فقط فرض کنید که اگر یک جایی در زمانی که بعد از ما خواهد بود اگر به چنین جایی رسید، بله می‌شود.

می‌فرمایند «و من الواضح أنّ تدخّل فی المثال المذكور أنّما یکون فی جزء الموضوع لا فی تمامه»؛ خلافاً آن قبلی، اینجا دخالت در جزء موضوع دارد نه در تمام موضوع، چرا؟ «حیث لو لم يتحقّق الإنفاق بمعروفٍ لم ينتفِ الموضوع بتمامه» چون اگر در انفاق به معروف این قید معروف نباشد اینطور نیست که انفاق نکرده باشد، انفاق غیرمعروف شده است. پس دو جزء است، یکی اینکه انفاق است و دیگر اینکه این انفاق به معروف باشد، پس دو جزء شد و شاهد بر اینکه معروف است چیست؟ اینکه اگر معروف را بگیریم کلّ موضوع که منهدم نشده است، موضوع که اصل الانفاق باشد در سر جای خود باقی است. اما به خلاف آن قبلی، اگر ما این سیره را بگیریم اصلاً ظهوری نداریم. پس آنجا کلّ موضوع دائر مدار این سیره است، موضوع ظهور بود اگر این سیره باشد ظهور هم هست و اگر این سیره نباشد این ظهور اصلاً نیست. اینجا کلّ موضوع دائر مدار این قید نیست، اگر به معروف نباشد انفاق که کرده است، مثلاً نان خشک با پیاز به او داده است و گفته است امروز نان خشک و پیاز بخور، انفاق که کرده است اما این انفاق بمعروف نیست.

س: اگر تقید به معروف داخل در موضوع باشد چه؟

ج: باز هم همینطور است.

س: در اینجا که دیگر مقید نیست چون تقید داخل است.

ج: بله می‌دانم، قید و تقیدش وجود ندارد نه اینکه کلّ موضوع حذف شده است و منتفی است. باز تقید آن وجود ندارد اما ذاتش هست.

س: اینطور نمی‌شود تصریح کرد که شارع گفته است موضوع امساک بمعروف است، یکی از کارها ... باید نفقه بدهند، حال بحث‌های اخلاقی است، مسائل دیگر است، این بحث انفاق را از سیره عقلا برای ما روشن می‌کند.

ج: نه، معروف بودنش را...

س: ...

ج: خیر، این مراد نیست، اینجا مراد نیست. این را می‌خواهیم بگوییم که خود انفاق بمعروف می‌گوییم دو جزء دارد، یکی انفاق است و دیگری معروف بودنش است، امساک به معروف یکی امساک است و یکی معروف، معاشرت بمعروف یکی معاشرت است و دیگری معروف. حالا اگر خوش رفتاری نکرد معاشرت که کرده است، اگر مرأه را طلاق نداد و با او زندگی می‌کند امساک که کرده است اما به معروفش را ندارد. پس اینچنین نیست که اگر معروف منتفی شد امساک منتفی شده باشد، معاشرت منتفی شده باشد، انفاق منتفی شده باشد، بنابراین این آیت بر این است که دو جزء است.

می‌فرماید: «حيث لو لم يتحقق الإنفاق معروف لم ينتف الموضوع بتمامه، بل بقية خاصة» بلکه انفاق به قیدش تنها و به ویژه منتفی است، یعنی آن قید معروفش اما خود انفاقش وجود دارد.

س: موضوع اگر دو جزء داشت، یک جزء را آورد و یک جزء را نیاورد نسبت به این ...

ج: خیر، اما صحبت این است که کلّ موضوع منتفی نشده است.

س: از نظر ... که منتفی شده است دیگر، این آقا عاصی است ...

ج: خیر، عاصی است.

س: نصف آن را که آورده است.

ج: خیر، صحبت این است که داریم تکوین را ملاحظه می‌کنیم نه بوصف آنّه موضوع للحکم الشرعی، می‌خواهیم بگوییم مرکب را که شارع ... دو گونه است، یک وقت است که کلّ موضوع را محقق می‌کند و گاهی

جزء آن چیزی را که شارع موضوع قرار داده است، البته قبول داریم که وقتی نباشد موضوع شرعی بما آنّه موضوع للحکم الشرعی محقق نشده است و آن امتثال نکرده است، این درست است.

«القسم الثالث: ما له دخل في تنقيح الموضوع و تحقيقه إثباتاً»

این قسم سوم این است که خلافاً به دو قسم قبلی که سیره دخالت در تحقق و ایجاد داشت، حال یا ایجاد کلّ موضوع و یا ایجاد جزء موضوع، این سومی این است که سیره گاهی هیچ دخالتی در ایجاد موضوع ندارد نه کلاً و نه جزئاً فلذا در ثبوت و تحقق دخالتی ندارد، بله دخالت در اثبات وجود موضوع دارد یعنی ما از رهگذر سیره می فهمیم که موضوع حکم شرع وجود دارد، پس دخالت در موضوع دارد اما دخالتش کشفی است نه ایجاد.

شهید صدر قدّس سرّه این مثال را زده اند برای این قسم که عقلای عالم اگر معامله ای انجام دادند و یکی مغبون شد به آن مغبون می گویند تو خیار داری، امام قدّس سرّه می فرمایند این خیار از باب بناء عقلا است، خود خیار داشتن مغبون سیره عقلا بر آن است و شارع ردع نکرده است و قبول کرده است، این یک دلیل پس خودش می شود یک خیاری در مقابل سایر خیارات. بعضی هم از راه دلیل لاضرر خواستند اثبات کند که در بحث خیارات اینها بحث شده است. یک نظر دیگر هم این است که نه لاضرر دلالت می کند و نه سیره عقلا بر این است که خود خیار غبن یک خیار جدایی از خیارات باشد بلکه وجهش این است که هر کس معامله می کند یک شرط ناگفته ای با طرف مقابلش دارد و آن این است که من وقتی ملتزم این معامله هستم که کلاه بر سر من نگذاشته باشند و چند برابر قیمت به من فروخته باشند، اگر فهمیدم که کلاه بر سر من گذاشته اند و چند برابر قیمت فروختید حق فسخ دارم، مثل اینکه هر کسی که معامله می کند با طرف معامله خودش یک شرط ارتکازی دارند، حرفش را نمی زنند و به زبان نمی آورند اما مبنیاً بر آن هر دو طرف بر اساس آن معامله می کنند و آن این است که سالم باشد، این جنس باید سالم باشد و اگر نبود من حقّ این را دارم که معامله را به هم بزنم که خیار عیب مثلاً باشد.

شهید صدر می گوید که این بناء عقلاء که می بینیم مردم وقتی مغبون می شوند می روند اعمال خیار می کنند کاشف از این است که این انسانها چنین شرط ارتکازی بینشان وجود دارد که این شرط موضوع حکم شرعی است «المؤمنون عند شروطهم». پس ما یک المؤمنون عند شروطهم داریم و شارع فرموده است که مؤمنون باید نزد شرطهایشان باقی باشند و وفادار به شرطهایشان باشد اعم از اینکه شرط، شرط مذکور باشد و یا شرط مبنی علیه و در ارتکاز باشد، «المؤمنون عند شروطهم» این شرط هم شامل شرطی می شود که تنطّق به آن شده است و بیان شده است و هم شامل شرطی می شود که بیان نشده است اما بر اساس آن دو طرف آمده اند و چنین



معامله‌ای را انجام داده اند، این شرط غیر ملفوظ است، «المؤمنون عند شروطهم» هر دو را می‌گیرد. ما در اینجا یک حکم شرعی داریم که «المؤمنون عند شروطهم» «عند» یعنی باید نزد او باشند و وفادار باشند، یک موضوع داریم که آن موضوع «شروطهم» است، آیا عقلاء عالم در باب معاملات چنین شرطی با هم دارند که اگر کلاه سر من گذاشتی و چند برابر قیمت به من دادی یا... من حق فسخ دارم و می‌توانم معامله را به هم بزنم یا نه؟ آقای صدر می‌گوید ما از اینکه می‌بینیم معامله را به هم می‌زنند می‌فهمیم که چنین شرطی کرده اند، پس این سیره عقلاء کاشف می‌شود از وجود موضوع حکم شرع که آن شرط باشد، که این را می‌گویند شروط ارتکازی و ... خدا رحمت کند مرحوم آقای شیخ جواد تبریزی رحمه الله، می‌فرمودند اینکه زوجه باید در خانه کارهای متعارف را مجاناً انجام بدهد، مثل اینکه غذایی درست می‌کند و جارویی می‌کشد و بالاخره خدماتی را ارائه می‌کند این شرط ارتکازی است، هر کسی که ازدواج می‌کند یعنی اینکه من این کارهای متعارف را انجام می‌دهم - چون همه کارها که بر زوج واجب نیست - این کارهای متعارف را من انجام بدهم و به شرط اینکه تو هم انجام بدهی و او هم می‌پذیرد که انجام بدهد، فلذا این کاری که بعضی‌ها وقتی به مشکل می‌خورند می‌گویند باید اجرة المثل این کارهایی که این کرده است را باید از ترکه او به زوجه بدهد یا هنگام طلاق به زوجه بدهد ایشان این را قبول نداشت و می‌فرمودند این شرط ارتکازی است که این مقدار کارها را بکند، اینکه حالا آمده است می‌گوید من انقدر غذا درست کردم، به بچه تو شیر داده ام، جارو کرده ام و ... همه اینها را باید اجرة المثلش را بدهی این مبنی بر این بوده است که زوجه این کارها را مجاناً این خدمات را می‌کند و زوج هم یک سری کارها را مجاناً برای زوجه انجام می‌دهد، نه زوج حقّ این را دارد که به زوجه بگوید این کارها را برای تو کرده ام و باید پولش را بدهی و نه زوجه می‌تواند به زوج بگوید این کارها را کرده ام و باید پولش را بدهی، بلکه اینها شروط ارتکازی است «المؤمنون عند شروطهم».

حال اینجا هم یک مثال برای همین می‌شود که غیر از مثال شهید صدر این هم خودش یک مثال است که اینکه دأب عقلاّی عالم و روششان بر این است که وقتی دو نفر با هم ازدواج می‌کنند نسبت به یک سلسله امور امثال اینها بناء بر این است که مجانی انجام شود یعنی شرطش این است که مجانی انجام بدهند و نخواهند از طرف خود تقاضای پول در مقابل آن خدمات کند، این شرطی است که زوج و زوجه نسبت به هم دارند، حال که این شرط را نسبت به هم دارند این دأب عقلاّی قرینه می‌شود و شاهد می‌شود و کاشف می‌شود از اینکه یک شرط ارتکازی که آن شرط عبارت است از این ارائه دادن خدمات مجاناً این در ازدواج‌ها وجود دارد، بنابراین کاشف از موضوع حکم شرعی می‌شود و شارع هم می‌گوید المؤمنون عند شروطهم، شمای زوجه قبول کردی که این خدمات متعارفه را مجاناً برای شوهرت انجام بدهی بنابراین باید انجام بدهی و تقاضای پول هم نکنی،

۱۳۹۷/۰۸/۲۰

جلسه هفدهم

وای زوج تو هم قبول کردی و پذیرفته‌ای که این سنخ خدمات را مجاناً برای زوجه ات انجام بدهی پس باید اینها را انجام بدهی و تقاضای پول از ناحیه زوجه نکنی.

س: ...

ج: خیر

س: آن بحث سیره‌ای که الان فرمودید، آن بحث کاشفه آیا حجّیت سیره کاشف و اینها هم ...

ج: خیر، حجّیت نمی‌خواهد که، کشف می‌کند برای ما، کشف قطعی و علمی برای ما می‌کند که این موضوع موجود است.

س: اما با ظاهر خود المؤمنون عند شروطهم ما توسعه داریم اما در شروطهم به نظر می‌رسد دلیلی برای این توسعه وجود ندارد.

ج: چرا؟

س: وقتی شارع می‌گوید المؤمنون عند شروطهم، یعنی شروطی که بین خودشان بسته اند، اما این شروط ...  
ج: این را هم بسته اند دیگر.

س: ببینید مثلاً الان در عقد ازدواج یک سری شروطی است که در محضر می‌گویند مثلاً زوجه دوم و سوم باید اینچنین باشد، به این نحو باشد و ... اما اینکه مثلاً برخی از موارد را مثل اینکه خدمات مجانی و ... اگر چه درست است اما اینکه بخواهیم این را در غالب این دلیل بگنجانیم ...

ج: یعنی اینطور نیست که امروز که آبگوشت درست می‌کنی بگوییم باید ۵۰۰ تومان بدهی بابت این آبگوشت، بعد هم سفره را می‌اندازم پس ۱۰۰ تومان هم بده که سفره را پهن کرده ام، بعد رفته ام سبزی آوردم و ... برای اینها هم هر کدام چقدر باید بدهی، امروز یک ناهار که بخواهید بخورید یک میلیون برایت در می‌آید. آیا وقتی که ازدواج می‌کند این شرط ارتکازی در ضمنشان نبوده است؟ این کارها دیگر مجاناً است دیگر، بله البته وظیفه شرعی زوجه نیست اما وقتی قرار باشد یک زندگی مشترکی را شروع کنیم باید یک خدماتی را به من و بچه‌ها ارائه کنی و من هم یک خدماتی را باید به شما و بچه‌ها ارائه کنم مجاناً، این چیزی است که به زبان آورده نمی‌شود اما بر اساس این شرط ارتکازی این پیمان ازدواج بسته می‌شود، شروط ارتکازی به آنهایی می‌گویند که اگر چه به لفظ نمی‌آید اما در ذهن طرفین است که بر این اساس ما این کار را می‌کنیم، مثل اینکه وقتی انسان جنسی را می‌خرد به طرف نمی‌گوید که این باید سالم باشد و شرط می‌کنم که سالم باشد، بلکه مبنی بر اینکه سالم است می‌خرد، فلذا اگر سالم نبود بر می‌گرداند، اگر می‌خواست قبول نکند می‌گوید معلوم است که من جنس سالم می‌خواستم از تو بخرم و تو هم بر همین اساس به من داده‌ای.

س: در معامله چون باطل است، مبادله هم ماهیت دو طرف مهم است و سلامت هم در ماهیت احد افراد دخیل است قطعاً جزء معامله است، اما در اینجا شما در مقابل بضع نفقه است و نکاح فقط این دو را جابجا می‌کند، همین، ایجاد عقده نکاح ربطی به زندگانی ندارد، زندگانی امر آخری است که حالا من می‌خواهم با این خانمی که خطبه خوانده شده است زندگی بکنم ... خیلی فرق می‌کند ...

ج: باشد، حالا شما در معاملاتش را که قبول کردی، شما در این مثال با آقای تبریزی مخالفت دارید اشکالی ندارد، برخی از فقهای دیگر هم در باب نکاح این حرف را می‌زنند، بالاخره این مناقشه در مثال است حال معاملات را که قبول دارید در مثال قبول نداشته باشید ولی حرف قریبی است فرمایش ایشان که این شرط وجود دارد که دو نفر که ازدواج می‌کنند در این حدود متعارف شرطش است که باید انجام بدهی و الا اینکه بیاید از روز اول بگوید که ... حال این برخی از مخدراتی که ممکن است یک مقدار درس‌های عربی و فقه و اینها می‌خوانند اینها گاهی مشکلاتی اضافه تر دارد نسبت به دیگران چراکه همه مسائل را یاد گرفته اند و می‌گویند ما شرط نکردیم و ...

س: بالاخره وظیفه ساز است دیگر، یعنی در واقع این توسعه در شرط وظیفه ساز است دیگر.

ج: بله دیگر، وقتی مصداق درست شد المؤمنون عند شروطهم آن را می‌گیرد. مگر اینکه شما اشکال کنید که خیر و بگویند شرط فقط آن است که به لفظ گفته شود و اگر در ارتکاز باشد و مبنیاً بر این باشد به اینها گفته نمی‌شود و ...

س: فرق این قسم ثالث با قسم اول خیلی برای ما روشن نشد، آنجا هم ما داشتیم که مثلاً لباس کفّار پوشیدنش حرام است بعد سیره می‌آید می‌گفت مصداق لباس کفّار چیست. اینجا هم دلیل داریم که المؤمنون عند شروطهم ارتکازاً و بعد سیره می‌آید می‌گوید این شرط شرط ارتکازی است. یک مقدار واضح نشد برای ما. ج: ببینید، در آنجا اصلاً سیره موضوع را درست می‌کرد، یعنی اگر کفّار این کت را نمی‌پوشیدند این لباس الکفّار نمی‌شد، پس پوشیدن آنها کاشف نیست بلکه محقق این است که این لباس بشود لباس الکفّار، پس در آنجا این است. اما در مانحن فیه سیره عقلاً باعث شرط نمی‌شود.

س: سیره عقلاً بر چه؟

ج: سیره عقلاً بر اینکه ملزم می‌دانند و می‌آیند فسخ می‌کنند. این کارشان و فسخ نشان می‌دهد که بر اساس یک شرطی است.

س: سیره کاشف از آن شرط است؟

ج: بله کاشف از آن شرط است که آن شرط موضوع حکم شرعی است.

می فرمایند: «القسم الثالث: ما له دخلٌ في تنقيح الموضوع و تحقيقه إثباتاً» در اینکه شما محقق کنید موضوع را و محقق بسازید موضوع را از نظر مقام اثبات و کشف.

س: ...

ج: گاهی ممکن است و اینجا هم قابل تصویر است که گاهی منقح جزء موضوع است و گاهی منقح تمام الموضوع است، یعنی کاشف از جزء موضوع است و گاهی کاشف از ... بله اینجا قابل تصویر است.

«قد تكون السيرة العقلانية منقحةً للموضوع و محققةً له إثباتاً بمعنى أنّها (آن سیره) کاشفة عن تحقق فردٍ من مصادیق موضوع الدلیل (در یک موردی)، مثلاً: إنّنا نستكشف من سيرة العقلاء على خيار الغبن في البيع و غيره (مثلاً در اجاره) من المعاوضات أنّهم لا يرضون في معاوضاتهم بفوات المالية» کشف می‌کنیم از اینکه عقلاء راضی نیستند در معاوضات و معاملاتشان به فوات مالیت جنسی که به طرف مقابل داده اند. مثلاً خانه‌ای بوده است یک میلیون می‌ارزیده (حالا فرض محال که محال نیست) خانه‌ای بوده که یک میلیون می‌ارزیده و این فروخته است پنجاه هزار تومان، خیال می‌کرده و کلاه سرش گذاشته اند، یک پیرزنی بوده است و به او گفته اند پنجاه هزار تومان، هیچ گاه راضی نیست به اینکه مالیت متاعش از بین برود.

«و إنّما يرفعون اليد عن الخصوصية» فقط مالیت را می‌خواهند تحفظ به آن پیدا کنند و فقط رفع ید می‌کنند از خصوصیت و می‌گویند بله از خانه رفع ید می‌کنیم اما ارزش این خانه در لباس پول و در لباس نقد برای ما باقی باشد. «و إنّما يرفعون اليد عن الخصوصية مع الحفاظ على المالية بما يساويها عرفاً» به آن چیزی که مساوی با آن مالیت است از نظر عرف، مثلاً این اسکناس، این نقد و این ... با مالیت آن خانه مساوی است بله این صورت را قبول دارند اما اگر اینطور نبود خیر.

«فالمساوات العرفية بين العوضين شرط ارتكازي بين المتعاملين» اینکه این عوض با آن عوض باید مساوات عرفی داشته باشد و کلاه سر من نگذاشته باشید و بیشتر از قیمت واقعی به من فروخته باشید این شرط ارتکازی بین متعاملین است.

س: پای حکم عقل بیشتر به نظر می‌آید که باشد در سیره عقلا، چون عقل می‌گوید در هر معامله‌ای ...

ج: خیر، از خیار غبنشان می‌فهمیم که چنین شرطی را با یکدیگر دارند.

«و هذا إذا انضمَّ إلى مقتضى ظهور حال كل انسان في أنه يتبع المقاصد العقلانية يكشف لا محالة عن إرادة هذين المتعاملين أيضاً هذا الشرط» حال ایشان می‌فرماید که این سیره عقلا از این مطلب کاشف است و از آن طرف ظاهر حال عقلای عالم این است که هر کسی که معامله می‌کند طبق همین ارتکاز عقلای اش معامله

می‌کند، پس بنابراین این ظهور حال از افراد کشف می‌کند که این آقا هم که در این معامله خاص آمده است معامله کرده است او هم این شرط ارتکازی را داشته است.

س: ظهور حال حجّت است؟

ج: بله.

س: این از آن مواردی است که شما می‌گویید ظهور حال اینجا حجّت است.

ج: حال آقای صدر اینطور اینجا تحلیل کرده است و ممکن است ما هم بگوییم خیار غبن خودش مورد سیره عقلا است و از آن باب بگوییم اما ایشان اینجا می‌فرمایند که من از این راه می‌گویم، من (شهید صدر) نمی‌گویم که خیار غبن خودش مورد سیره عقلا است و شارع رد نکرده است بلکه من (شهید صدر) می‌گویم که خیار غبن کاشف است از چنین مطلبی که شرط ارتکازی باشد و شرط ارتکازی هم موضوع حکم شرع است که گفته است المؤمنون عند شروطهم.

«و بهذا يتضح أنّ السيرة العقلانية المذكورة و لو بضميمة الظهور الحالي المذكور تكشف عن اشتراط المساوات العرفية بين العوضين من ناحية هذين المتعاملين و بالتالي (يعنى به نتیجه) تكشف (این سیره) عن تحقق فرد لموضوع الدليل الدال على أنّ المؤمنون عند شروطهم.» پس بنابراین اینجا سیره فقط در مقام اثبات و دلالت و کاشفیت کارآیی داشت نه در مقام ایجاد موضوع و تحقق موضوع.

«إذا عرفت هذا فنقول:» غداً ان شاء الله

و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين.